Journal of Fiqh and Usul
Vol. 53, No. 1, Issue 124
Spring 2021
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i1.76571

سال پنجاه و سوم، شماره ۱، شمارهٔ پیاپی ۱۲٤
بهار ۱٤۰۰، ص ۲٤-۹

بررسی اعتباری‌بودن علم اصول فقه و تغییر در موضوع آن بر مبنای نظریهٔ اعتباریات علامه طباطبایی *

زهرا آتشی [1]
دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق دانشگاه شیراز
Email: atashiz@yahoo.com
دکتر محمدجواد سلمانپور
دانشیار دانشگاه شیراز
Email: msalman@rose.shirazu.ac.ir
دکتر محمد بنیانی
دانشیار دانشگاه بوعلی سینا
Email: m.bonyani@basu.ac.ir

چکیده

نظریهٔ اعتباریات از ابتکارات علامه طباطبایی است. وی با طرح این نظریهٔ، تأثیرات بسزایی را در علوم گوناگون به وجود آورده و درهای جدیدی را گشوده است. علم اصول فقه نیز از این نظریه تأثیرات زیادی پذیرفته است. علامه طباطبایی اصول فقه را علمی اعتباری معرفی و تمایز در این علوم را برخلاف علوم حقیقی در غایت و هدف آن دانسته است. همچنین علامه، اصول فقه را علمی می‌داند که از قواعد تعیین‌شده نزد عقلا سخن می‌گوید که این نیز از نتایج نظریهٔ اعتباریات است. هرچند این نظریه مسائل متعددی از اصول فقه را حل کرده ولی اشکالاتی نیز متوجه آن است؛ ازجمله اینکه در اعتباری‌بودن علم اصول، نحوهٔ نام‌گذاری علوم، سیرهٔ عقلا و اعتبار آن تردید وجود دارد. در مقالهٔ پیش‌رو با روش تحلیلی‌توصیفی، این تغییر در موضوع علم اصول فقه، بیان و نقدهایی مطرح شده است.

کلیدواژه‌ها: علامه طباطبایی، اصول فقه، موضوع اصول فقه، اعتباریات.

---

*. مقاله پژوهشی؛ تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۸/۲۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۸/۱٤.
۱ . نویسنده مسئول

Studying the Conventional Nature of Usul al-Fiqh and Change of its Subject-Matter based on Allame Tabatabaei's Theory of Conventional Perceptions

Zahra Atashi, M.A Graduate of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Shiraz University (Corresponding Author)
Mohammad Javad Salman Pour, Ph.D., Associate Professor, Shiraz University
Mohammad Bonyani, Ph.D., Associate Professor, Bu-Ali Sina University

Abstract
Theory of conventional perceptions is one of the innovations by Allame Tbatabaei. By introducing this theory, he has significantly influenced various sciences and provided new opportunities. Science of Usul al-Fiqh has also been greatly affected by this theory. Allame Tabatabaei considers Usul al-Fiqh as a conventional science and believes that unlike real sciences, what distinguishes these sciences is their purpose. In addition, Allame considers Usul al-Fiqh as a science that speaks about the rules set by the wise, which is also a result of the theory of conventional perceptions. Although this theory has solved many problems of Usul al-Fiqh, it also has some drawbacks; for example, there is doubt about the conventional nature of Usul al-Fiqh, the appellation of sciences and the conduct of the wise and its validity. In the present paper, through a descriptive-analytical method, this change in the subject-matter of Usul al-Fiqh has been explained and some criticisms have been discussed.

Keywords: Allame Tabatabaei, Usul al-Fiqh, Subject-matter of Usul al-Fiqh, Conventional Perceptions.

۱. مقدمه

علامه طباطبایی یکی از بزرگ‌ترین علمای عصر حاضر در حوزهٔ علوم اسلامی ازجمله فلسفه و تفسیر است. تفسیر المیزان ایشان، یکی از مهم‌ترین تفاسیر موجود شیعه به شمار می‌آید. این عالم بزرگ علی‌رغم شهرت به‌عنوان فیلسوف و مفسِّر، در علم اصول نیز نظرات بسیار بدیع و ژرف‌نگرانه‌ای را در کتاب حاشیه الکفایه از خود بر جای گذاشته است.

از مهم‌ترین نظریات علامه طباطبایی که امروزه بسیار به آن توجه شده، نظریهٔ اعتباریات است. علامه این نظریه را ابتدا در حوزهٔ ادراک و ذهن به‌خصوص معرفت‌شناسی مطرح کرده و سپس به سایر علوم نیز سرایت داده است؛ به‌طوری‌که حوزهٔ بسیار گسترده‌ای را در برگرفته و حتی علوم را به این اعتبار به دو دستهٔ «علوم حقیقی» مانند فلسفه و «اعتباری» مانند نحو، فقه، حقوق و... تقسیم کرده است. علامه طباطبایی علم اصول را نیز در زمرهٔ علوم اعتباری شمرده و در تعیین موضوع اصول فقه نیز به‌وضوح، این علم و مسائل آن را اعتباری و برگرفته از سیرهٔ عقلا معرفی کرده است. علامه با واردکردن نظریهٔ اعتباریات، اکثر ابواب اصول فقه را دستخوش تغییر داده که نقطهٔ آغاز و مهم‌ترین آن، تغییر در موضوع اصول فقه است.

دررابطه‌با پیشینهٔ این مقاله می‌توان به کتاب ادراکات اعتباری از دیدگاه علامه طباطبایی و تأثیر آن در علم اصول فقه و مقالهٔ جایگاه ادراکات حقیقی و اعتباری در علم اصول فقه نزد علامه طباطبایی اشاره کرد که در هر دو به تأثیر نظریهٔ اعتباریات در علم اصول فقه و موضوع آن اشاره شده و این دو منبع در تأیید این تأثیر، سخن گفته و به‌طور مختصر به این مهم پرداخته‌اند؛ درحالی‌که این مقاله به بررسی تفصیلی و نقد تأثیر ادراکات اعتباری بر موضوع علم اصول فقه، می‌پردازد.

۲. مبنای تقسیم‌بندی علوم

علم به معانی گوناگونی به کار می‌رود، اما منظور از علم در اینجا مجموعه‌ای نظام‌یافته از مفاهیم، نظریه‌ها و گزاره‌ها است که بر اساس نیازهای عمومی بشری حول محوری معیَّن گردآوری شده است (حسنی، ۸۳).

میان دانشمندان مسلمان و غربی، معیارهای متنوعی در عرصهٔ طبقه‌بندی علوم رواج دارد: طبقه‌بندی بر اساس مراتب قوای ذهنی بشر، موضوع علوم، مسائل علوم، متعلَّق علوم، تقدم و تأخر علوم، اهداف علوم، روش علوم، غایات علوم، شرافت علوم و کاربردهای علوم که البته طبقه‌بندی بر اساس موضوع، طرفداران بیشتری دارد (غلامی، ۹۳).

قدما، کانون وحدت و محور مسائل هر علمی را همان موضوع مشترکی می‌دانستند که تمامی اکتشافات آن علم، مرتبط به آن است. دانشمندان، موضوعی را در نظر گرفته و بر تمام اطلاعاتی که نسبت به آن کسب می‌کردند، نام خاصی می‌گذاشتند. اعتقاد قدما بر آن بود که تنها صفاتی که از هویت موضوع بر می‌خیزد، جواز عضویت در علم را می‌یابد که آن خصوصیات را «اعراض ذاتیه» می‌خواندند (هاشمی، ۱۲۳)؛ ازاین‌رو موضوع هر علمی، چیزی تلقی می‌شود که در آن علم در مورد اعراض ذاتی یا عوارض انواع و عوارضِ عوارض آن بحث و تحقیق می‌شود (ابن‌سینا، ۲٤۷).

این الگو توسط برخی از اصولیان نیز استفاده شده است. بنابراین تمایز علوم را به موضوع آن می‌دانسته و می‌گفتند که در هر علمی از عوارض ذاتی آن علم بحث می‌شود (کمره‌ای، ۳/۱؛ نایینی، ۲۰/۱)، البته در عصر حاضر نیز برخی به آن قائل‌اند (حیدری، ٤۹)، ولی برخی از اصولیان در دوران معاصر تقسیم‌بندی جدیدی را ارائه و علوم را به دو دستهٔ «اعتباریات» و «حقایق» تقسیم کرده‌اند (صدر، ٤٥۱/۲، مکارم شیرازی، ۳٤/۱، اصفهانی، ۲٤/۲، طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱٦/۳-۱۷). از نظر برخی از ایشان علوم اعتباری برهان‌پذیر، تعریف‌پذیر و موضوع‌پذیر نیستند.

۳. موضوع اصول فقه

همان طور که گفته شد، موضوع علم هر چیزی است که در آن علم از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود. این تعریف نزد علمای منطق پذیرفته شده است اما علمای اصول در لزوم وجود موضوع برای هر علمی اختلاف‌نظر داشته و عده‌ای معتقدند که هر علمی نیاز به موضوع ندارد. اما برخی بر این باور هستند که وجود موضوع برای هر علمی لازم است اما در لزوم وحدت موضوع و عدم آن اختلاف دارند. مشهور اصولیان معتقدند موضوع علم باید امر واحدی باشد، زیرا وحدت هر علمی به وحدت موضوع آن است. اما گروهی از متأخران ازجمله آخوند خراسانی معتقدند که یك علم می‌تواند دارای چند موضوع باشد، زیرا وحدت علم را به وحدت غرض آن دانسته‌اند (فرهنگ‌نامهٔ اصول فقه، ۸۱۷).

باتوجه‌به مطالب یادشده، افرادی مانند آخوند خراسانی، موضوع علم اصول را موضوعات مسائل آن می‌دانند که غرض همهٔ آن‌ها یکی است (آخوند خراسانی، ۸). اما معتقدان به واحدبودن موضوع علم، در تعیین موضوع علم اصول به شرح زیر اختلاف دارند:

۱. برخی، موضوع علم اصول را «ادلهٔ اربعه» دانسته که این افراد خود به دو گروه تقسیم می‌شوند:

أ) مشهور اصولیان، موضوع علم اصول را «ادلة اربعة بما هی ادله» می‌دانند (میرزای قمی، ٥).

ب) «صاحب فصول» موضوع علم اصول را «ذات ادلهٔ اربعه» می‌داند (حائری اصفهانی، ۱۱).

۲. برخی دیگر، موضوع علم اصول را «مطلق ادله» دانسته و آن را در ادلـهٔ اربعـه منحصـر نمـی‌کننـد (فرهنگ‌نامهٔ اصول فقه، ۸۱۷).

۳. گروهی از متأخران، موضوع علم اصول را «حجت در فقه» می‌داننـد (علامـه حلـی، ۱۳/۱، فـیض، ۱۹تا۲۰، مظفر، ۵۰/۱، محمدی، ۲۲/۱تا۲٤، فرهنگ‌نامهٔ اصول فقه، ۸۱۷).

۴. نظریهٔ اعتباریات علامه طباطبایی

از نظر علامه طباطبایی اعتبارکردن به‌معنای این است که بـا عوامـل احساسـی (اصـول فلسـفه و روش رئالیسم، ١٦١/٢) با تصرف یا فعلِ، وهم (مجموعة رسائل العلامة الطباطبائی، ٣٤٦تا٣٤٧) حد یـا حکـم شیئی را به شیء دیگر بدهیم (حاشیة الکفایة، ١١/١). انسان یا هر موجود زندهٔ دیگر به‌اندازهٔ شـعور غریـزی خود در اثر احساسات درونی که مولود یك سلسله احتیاجات وجودی مربوط به ساختمان ویژه‌اش اسـت، یک رشته ادراکات و افکاری میان قوای فعال و حرکات حقیقی و افعال اختیاری خود می سازد کـه بسـتگی خاص به احساسات مزبور دارد و به‌عنوان نتیجه و غایت، احتیاجات نامبرده را رفـع کـرده و بـا بقـا، زوال و تبدُّل عوامل احساسی یا نتـایج مطلوبـه، زائـل و متبـدل می‌شـود (همـو، اصـول فلسـفه و روش رئالیسـم، ١٦٤/٢تا١٦٦) این ادراکات و علوم را، «اعتباری» یـا «ادراکـات اعتباریـه بـالمعنی الأخـص» می‌خواننـد. (همو، همان، ١٩٥/٢) بنابراین مـقصود از نظریهٔ ادراکات اعتباری یا اعتباریات، تحلیل علامه طباطبایی از ادراکات اعتبـاری اسـت کـه بـه‌عنوان نــظریهٔ ادراکـــات اعتبـاری یـا نظریـهٔ اعتباریـات شـناخته می‌شـود (یزدانی‌مقدم، ٣٣).

۵. اعتباری‌بودن علوم و علم اصول فقه

علم اصول و علم فقه در کلمات اصولیان به‌عنوان علم اعتباری معرفی می‌شـود. البتـه اعتبـاری‌بودن از اوصاف نفس علم نیست؛ زیرا به‌جهت حضور آن در ذهن و صفت حصـولی‌بودن آن، تمـامی علـوم، امـور حقیقی می‌شوند و تقسیم به اعتباری و حقیقی معنا ندارد و همین‌گونه، اعتباری‌بودن از اوصاف نفس خبر و قضیه نیست؛ چراکه تمامی علوم به‌جهت نفس خبر، علوم حقیقی خواهند بود و اعتبـاری‌بودن علـم اصـول به این نیست که در مورد امر اعتباری یا امر تشریعی است، بلکه اعتباری‌بودن علم اصول بـه‌جهت موضـوع علم، موضوعات و محمولات مسائل آن است (محمدی، ٣٣٦).

در خصوص اعتباری‌بودن علم اصول، تحلیل‌های متفاوتی ارائه شده است.

برخی از صاحب‌نظران همچون صاحب انوار الاصول ادعا کرده‌اند که همۀ مسائل اصولی از اعتباریات است (مکارم شیرازی، ٣٤/١).

محقق خویی نیز پذیرفته است که بخشی از قضایای اصولی اعتباری می‌باشد (خویی، ٧/١). بر اساس این بیان، ایشان واقعی‌بودن بیشتر مباحث جلد اول کفایه، یعنی بخش ادلۀ لفظی را پذیرفته و آنچه را که اعتباری دانسته نیز می‌توان در مسئلۀ حجیت جمع کرد (آملی لاریجانی، ٣٣٧/١).

از نظر علامه، علم اصول اعتباری بوده و آن را به چند طریق بیان کرده است:

١. گزاره‌های (قضایای) علم اصول اعتباری بوده؛ بنابراین اصول فقه علمی اعتباری است.

قضایای اعتباری، قضایایی است که محمولش اعتباری و غیرحقیقی باشد؛ چون محمولش از خارج اخذ شده ولی مطابق خارجی (در خارج) ندارد مگر برحسب اعتبار؛ یعنی وجودش در ظرف اعتبار و وهم محقق می‌شود نه در خارج؛ چه موضوع این قضیه، امور حقیقی عینی باشد-به‌حسب ظاهر- یا اعتباری. بنابراین قضیۀ اعتباری، ذاتی موضوعش نیست (طباطبایی، حاشیة الکفایة، ١٠/١تا١١).

٢. اصول فقه، قواعد مقررشده در بین عقلا است؛ بنابراین اصول علمی اعتباری می‌باشد.

علامه در تعریف علم اصول نوشته است: علم اصول فقه علمی است که از قواعد مقررشده نزد عقلا برای استنباط احکام بحث می‌کند و چون غرض از تدوین این علم، وصول به استنباط احکام شرعی است، پس مباحث آن مساوی این غرض است.[1] از اینجا روشن می‌شود که هر مسئله‌ای در اصول، همراه خود یک گزاره‌ای را مفروض می‌گیرد و آن گزاره این است که شارع بر همین بنا رفتار کرده و از آن منع نکرده است، لذا آشکار می‌شود که مقدمات عقلی محض و به عبارت دیگر، برهان در مباحث اصولی استفاده نمی‌شود؛ زیرا عقلا در قضایای اعتباری رایج، فقط بر اساس بناهای خود شامل حاجت‌های ضروری برای برقراری، بر یک بنا یا لزوم لغویت تکیه می‌کنند[2] (همو، همان، ١٤/١).

تعریف بنای عقلا: همان طور که گفته شد علامه طباطبایی اعتبارکنندگان اصلی را، عقلایی می‌داند که فطرت مشترک دارند. منظور او از عقلا، کسانی است که با طبع خود و فطرت مشترک به‌دنبال نفع و خیر هستند و از شر و مضرات فرار و بر اساس نیازهای خود در زندگی اعتبار می‌کنند (همو، مجموعة رسائل العلامة الطباطبائی، ٣٥١).

اعتبار سیرۀ عقلا: همان طور که در بالا گفته شد، اعتبار بنای عقلا بر این فرض است که شارع بر همین طریق رفتار می‌کند و آن را ردع نکرده است (همو، حاشیة الکفایة، ١٤/١). همچنین علامه در بحث وضع

---

١ قواعد عقلاییه‌ای که بحث از آن‌ها ـ به نظر ایشان در ظاهر سخن فوق ـ مجموعۀ دانش اصول را تشکیل می‌دهد، مختص استنباط احکام شرعی نیست، بلکه قواعد عام عقلایی است (صرامی، ١٣٨٥، ص٢٤٧تا٢٤٨).

٢ فعلم الأصول هوالعلم الباحث عن القواعد المقررة عند العقلاء لاستنباط الاحکام

اسامی نیز، درصورتی‌که شارع به آن‌ها ملحق باشد، بنای عقلا را معتبر می‌داند (همو، همان، ۳۸/۱).

طبق این تعریف، «قواعد مقرر عقلایی» از احکام، لوازم و نتایج آن، با غرض آمادگی برای استنباط احکام شرعی، سخن می‌گوید. بنابراین باید بررسی کرد که آیا این «قواعد»، اعتباری است یا حقیقی یا آمیزه‌ای از هر دو؟ ممکن است گفته شود عقلا در رفتارهای خود و ازجمله برای استنباط احکام، همچنان که از قواعد و بنائات اعتباری بهره می‌گیرند، از قواعد عقلی و بلکه علمی، تکوینی و حقیقی هم استفاده می‌کنند. بنابراین عقلایی‌بودن قواعد مورد بحث در اصول فقه، به‌تنهایی تعیین‌کنندهٔ اعتباری یا حقیقی‌بودن آن‌ها نیست. اما در سخن علامه سه قرینه وجود دارد که می‌توان فهمید منظور ایشان اعتباری‌بودن این قواعد است (صرامی، ۲٤۸تا۲٤۹).

اول: تعبیر به «مقررهٔ عقلایی» بودن به‌عنوان وصفی برای این قواعد؛ مقرربودن نزد عقلا همان قراردادی و اعتباری‌بودن را می‌رساند که در اینجا مراد است.

دوم: علامه در ادامه، تأیید شارع را لازم می‌داند. پس اصول ناچار است قواعد عقلایی خود را به تأیید شارع برساند تا به غرض شرعی خود نائل آید. روشن است که آنچه نیاز به تأیید و امضای شارع دارد ـحداقل در نگاه عقل‌گرای علامه طباطبایی و همهٔ اصولیان در برابر اخباریان و نص‌گرایانـ بنائات، قرارات و اعتبارات عقلاییه است، وگرنه اصول و قواعد عقلی یا علمی، نیازمند طی‌کردن چنین فرایندی برای پیروی‌کردن از آن نیست.

سوم: مقدمات عقلی محض و به‌عبارت‌دیگر، برهان در مباحث اصولی استفاده نمی‌شود؛ زیرا عقلا در قضایای اعتباری رایج بین خود، فقط بر اساس بناهای خود، شامل حاجت‌های ضروری برای برقراری یک بنا و یا لزوم لغویت، تکیه می‌کنند (صرامی، ۲٤۸تا۲٤۹).

همان طور که گفته شد، برهان در علوم اعتباری جاری نمی‌شود و معیار در این علوم، لغویت و عدم لغویت است.

بنابراین ایشان علم اصول را بیشتر، از سنخ بنائات عقلایی و نیز بنائات عقلایی را جزء اعتبارات می‌داند و چون شیوهٔ استدلال در بنائات عقلایی به مسئلهٔ لغویت و حاجت بر می‌گردد، اگر بنای عقلایی، مورد حاجت و غیر لغو باشد، اعتبار درستی است وگرنه اعتبار آن نادرست خواهد بود که این به‌خاطر حکایت یا عدم حکایت از واقع نیست؛ چون اعتبار و بنا، کاری به حکایت از واقع ندارد. بنائات عقلایی پیرامون حاجت و عدم حاجت یا لغویت می‌چرخد (آملی لاریجانی، ۳٤۱/۱).

اصولیان دیگر نیز بنای عقلا را پذیرفته‌اند؛ مثلاً محقق اصفهانی در مواجهه با سیرهٔ عقلا با صحه‌گذاشتن بر دوگانه‌بودن متعلق سیرهٔ عقلا که گاه به طرق عقلایی صورت می‌گیرد و گاه به احکام

عقلایی، معتقد است منشأ سیرۀ عقلا منحصر در عقل عملی آن‌ها بوده و سیرۀ عقلائیه همان سیرۀ ذوی‌العقول بما هم ذوی‌العقول است؛ زیرا ملاک رفتاری عقلا همان عقل عملی آن‌هاست، عقلی که شایستگی و ناشایستگی اعمال را درک می‌کند (اصفهانی، ١٩٥/٣) و باعث می‌شود عقلا بر اساس آن عمل کنند. از سوی دیگر، ایشان معتقدند شارع چون بخشندۀ عقل‌ها به ذوی‌العقول است، پس خود رئیس آن‌هاست؛ ازاین‌رو، عقلا بما هم عقلا هر حکمی کنند، او نیز همان حکم را خواهد کرد (همان، ٣٢٣، فیاضی، ٣٩٢تا٣٩٤)

از نظر امام خمینی، فقط حکم واقعی مذکور در لوح محفوظ موضوعیت دارد و سیره، جز شأن حکایت‌گری از آن، مرتبۀ دیگری ندارد (خمینی، الرسائل، ١٥٩/٢). دربارۀ طرق عقلایی معتقد است به‌دلیل اینکه اولاً شارع خود یکی از عقلاست (همو، انوار الهدایة في التعلیقة علی الکفایة، ١٦٠/١)؛ ثانیاً روش‌های عقلایی به‌دلیل ناچیز و غیرقابل توجه‌بودن احتمال عدم اصابت آن‌ها به واقع، دارای صلاحیت کافی برای نشان‌دادن احکام واقعی‌اند و می‌توانند آن‌ها را برای مکلفان کشف کنند (همو، الرسائل، ٢/ ١٣٠)؛ بنابراین شارع روشی جز روش عقلا در بیان احکام واقعی خود ندارد (همو، انوار الهدایة في التعلیقة علی الکفایة، ١٦٠/١). البته ایشان با اینکه معتقدند روش شارع همان روش عقلاست، باز هم به‌ضرورت امضا اعتقاد داشته و سیرۀ امضانشده را غیر معتبر می‌دانند؛ زیرا به‌دلیل عدم عصمت عقلا، انحراف در سیرۀ آن‌ها امری محتمل است؛ بنابراین اگر این روش‌ها توسط شارع امضا نگردد، عدم انحراف آن‌ها فهمیده نمی‌شود و طبیعتاً حجت نمی‌باشند. البته باتوجه‌به نکاتی که بیان شد، معلوم است که در فهم امضا نیازی به احراز آن نیست و صرف عدم وصول ردع در تحقق آن کفایت می‌کند (همو، همان، ٣١٥/١).

به همین دلیل حضرت امام معتقدند طرق عقلایی که متصل به زمان ائمه معصوم نیستند، هرچند شاید در عالم واقع مطابق با همان طرق شارع باشند اما نمی‌توانند حجت باشند (فیاضی، ٣٩٢تا٣٩٤).

٣. علامه در اصول فلسفه تعریف دیگری از علوم اعتباری را مطرح می‌کنند: از نظر ایشان علومی اعتباری‌اند که رابطۀ بین موضوعات و محمولات در آن علوم، وضعی و قراردادی است نه واقعی و نفس‌الأمری مانند حقوق، فقه و اصول، صرف و نحو. همچنین علومی که یك سلسله قضایای شخصیه، مسائل آن‌ها را تشکیل می‌دهد مانند لغت، تاریخ و جغرافیا نیز اعتباری‌اند (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ١٦/٣-١٧) که در این تعریف به‌صراحت اصول فقه را جزء علوم اعتباری دانسته‌اند.

از نظر نویسندۀ کتاب فلسفۀ اصول، علامه معتقدند بیشتر علم اصول اعتباری است (آملی لاریجانی، ٣٤٠/١). البته بعداً به نظر می‌رسد که نظر علامه را اعتباری‌بودن کل اصول معرفی کرده‌اند (همو، ٣٤١/١).

به‌هرحال لازم است که بیان شود برای اعتباری نامیدن یک علـم همین‌کـه غالـب مسـائل آن اعتبـاری باشد، کافی است.

درنهایت با اتخاذ هرکدام از تعاریف، ازنظر علامه، علم اصول فقه علمی اعتباری است، گرچـه برخـی به این نظر ایراد وارد کرده و قائل به حقیقی‌بودن علم اصول یا حداقل بیشتر قسـمت‌های آن هسـتند (همـو، ۳۵۹/۱، عابدی شاهرودی، ۸-۳۸)

۶. تغییر در تفکیک علوم به غایت نه موضوع

همان طور که اشاره شد، قدما تفکیک علوم را بر اساس اعراض ذاتیهٔ موضوع در هر علم استوار ساختند و موضوع هر علمی را بحث از عوارض ذاتیهٔ آن و مبنای تقسیم و تفکیک علوم را، موضوع دانسته‌اند. علامه این دیدگاه را نقد کرده است. از دیدگاه علامه، باید توجه کرد عوارض ذاتیهٔ هر موضـوعی همـواره بـه‌نحوی است که ذهن یا مستقیماً رابطهٔ آن را با موضوع درك می‌کند؛ یعنی احتیاج به دخالت حد وسط و اقامهٔ برهان ندارد یا اینکه با مداخلهٔ حد وسط، رابطهٔ آن با موضوع روشن می‌شود. به‌طور طبیعی رابطهٔ بین هر موضوع و عوارض ذاتیهٔ آن باید واقعی و نفس‌الأمری باشد نه اعتباری و همچنین باید آن موضوع کلی باشد نه جزئی، ولی در علوم اعتباریه رابطهٔ بین موضوعات و محمولات، وضعی و قراردادی است نه واقعی و نفس‌الأمـری (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۶/۳-۱۷)، بنابراین عوارض ذاتیه ندارند تا بتوان تمایز این علوم را به موضوعات دانست.

از جهت دیگر، اعتبار یعنی اعطای حدِ شیء یا حکم آن به شیء دیگری؛ چون تصـدیقات منتسـب بـه اعتبار، تصدیقات و علومی هستند که واسطهٔ بـین کمـال حیـوانِ، فاعـلِ بـالإراده و نقـص اوسـت (رسـاله الاعتباریات) و طلب علم در آن دیگری است و غایت و غرض دارد، پس قضایای اعتباری، مجعول به جعل مُعتبر برای غرض حقیقی است؛ لذا تمایز در علوم اعتباری به اهـداف اسـت نـه موضـوعات و محمـولات مسائل، واجب نیست ذاتی باشند، بلکه صحت حمل به همراه مدخلیت در غرض مطلوب، واجـب اسـت (طباطبایی، حاشیة الکفایة، ۱۱/۱).

بنابراین نیازی به وجود جامع بین موضوعات مسائل علم وجود ندارد. بله، شاید عقلا بین امور اعتباری متحدالغرض، نگاهی به وحدت غرض و غایت داشته باشند و آن را در زمرهٔ آثار ذی‌الغایه به شـمار آورده و قائل به وجود جامعِ واحد بین مسائل علم باشند که همهٔ آن‌ها را به‌حسـب موضـوع جمـع کنـد، ولـی ایـن نسبت، حقیقی نیست (همو، همان، ۱۲/۱).

از نظر علامه، غایت تمام علوم اعتباری، حفاظت از خطا است کـه در هـر علمـی برحسـب تناسـبش می‌باشد؛ مثلاً در علم صرف، نگه‌داشتن از خطا در بنای علم صرف و خطا در کلام در علم نحو و... غایت است (همو، همان، ١٤/١).

بنابراین علامه بین علوم حقیقی و اعتباری فرق گذاشته و تمایز در علوم حقیقی را، به موضوع و در علوم اعتباری، به غایت می‌دهند (دکامی، ۱۳۵). خلاصه آنکه چون موضوع علم، همیشه یکـی پـس از دیگـری تخصُّص می‌یابد تا اینکه به موضوع باب و موضوع مسئله برسد و در سیر صعودی به عام‌ترین اشیاء (وجود از آن جهت که موجود است) می‌رسد (طباطبایی، حاشیة الکفایة، ۱۳/۱).

در علــوم حقیقــی، الگــوی موضــوع‌محوری و عــرض ذاتی‌شناســی و در علــوم اعتبــاری، الگــوی غایت‌محوری و اعتبارشناسی حکم‌فرماست (هاشمی، ١٢٦).

علامه طباطبایی از این‌گونه تمایز سخن می‌گوید و خاصیت قضایا در علوم حقیقی را به‌گونه‌ای می‌داند که حول موضوعی می‌گردند و تمایز در آن‌ها به موضوع است، امـا ایـن ویژگـی در علـوم اعتبـاری نیسـت. (دکامی، ۱۳۵)

البته علامه به‌طورکلی وجود موضوع در علوم اعتباری را رد نمی‌کنند؛ بلکه ازنظر ایشان موضـوع علـوم اعتباری، غیرحقیقی است (صدرالدین شیرازی، ۳۰/۱) و حتی برای اصـول موضـوعی را تعریـف می‌کننـد؛ (همو، همان، ۳۱/۱) ولی همان‌طور که گفته شد، علامه ضرورتی در وجود جامع بین موضوعات مسائل در این‌گونه علوم نمی‌بینند. همچنین تمایز این علوم را به موضوع نمی‌دانند.

از کلمات ایشان برمی‌آید که بحث تمایز به موضوع زمانی مطرح خواهد شد که تخصص امری در میان باشد؛ یعنی درواقع علوم حقیقی- کـه تمـایز را بـه موضـوع می‌دانـد- آن‌هـایی هسـتند کـه موضوعاتشـان به‌گونه‌ای است که تخصیص بردار هستند و این سخن با آن مبحث عرضی ذاتی که می‌گفت عرضـی ذاتـی باید بدون واسطه در عروض باشد؛ سازگاری دارد و برای دیگر علوم گذشته از اینکـه در، یـافتن موضـوع بـا مشکل مواجهیم، چون موضوعاتشان تخصیص بردار نیست، تحدید دامنـه مصـادیق عرضـی ذاتـی آن هـم ممکن نیست و همین امر باعث به وجود آمدن مشکلاتی شده است. (دکامی، ۱۳۷ و ۱۳۸)

آخوند خراسانی نیز تمایز علم اصول را به غایت می‌داند ولی تعلیل ایشـان بـا علامـه متفـاوت اسـت. ازنظر آخوند اگر تمایز را به موضوعات بدانیم، هر بابی بلکه هر مسئله‌ای از علم، یک علم علی حده و جدا خواهد شد. (آخوند خراسانی، ۸)

پوشیده نماند که مشابه چنین نتیجه‌ای (که همه‌ی علوم از یک الگو موضوع محوری یا غایت محـوری تبعیت نمی‌کنند) از سوی برخی اصولیین ارائه نشده است. در نوشته‌های این بزرگـان هـیچ تفکیکـی میـان

غایات حقیقی و اعتباری و همچنین هیچ تحلیلی معرفت‌شناسانه از اینکه چرا پاره‌ای از علوم موضوع محورند و پاره‌ای دیگر غایت محور، به چشم نمی‌خورد. در پرتو نظریه مرحوم علامه طباطبایی که در آن ادراکات حقیقی از اعتباری جداشده و به دنبال آن مناسبات منطقی و روشی آن‌ها نیز سمت و سویی دیگر می‌یابند، مسئله ساختار علوم شکلی منقح تر یافته و ما را از بسیاری از توجیهات و تأویلاتی که بسیاری از دانشمندان مطرح ساخته‌اند، رهایی خواهد بخشید. (هاشمی، ١٢٦)

۷. تغییر در موضوع علم اصول فقه

همان‌طور که گذشت، اصولیین درباره‌ی موضوع اصول فقه نظرات مختلفی را ارائه کرده‌اند. ولی علامه در پرتو نظریه‌ی اعتباریات موضوع اصول فقه را به‌گونه‌ای متفاوت تبیین و تعیین نموده‌اند و سیره‌ی عقلا را در موضوع اصول فقه وارد کردند.

ولی علامه معتقد است که تمایز علوم اعتباری به غایت است؛ و بااین‌وجود برای اعتباریات موضوع مشخص می‌کنند.

ازنظر علامه طباطبایی؛ علم اصول علمی است که از قواعد مقرره نزد عقلاء برای استنباط احکام بحث می‌کند؛ و چون غرض از تدوین آن وصول به استنباط احکام شرعی است؛ پس مباحث آن مساوی این غرض است؛ هرچند در نفس این علم، اعم از این غرض باشد و ظاهر است که هر مسئله‌ای از این علم مقدمه‌ای طویل دارد که نتیجه‌اش آن است که شارع بر این مبنا عمل می‌کند و از آن رویگردانی نکرده است پس امر، مثلاً دلالت دارد بر آنچه نزد عقلاء است و شارع بر مبنای آن‌ها (عقلاء) بناکرده است و شارع در خطاباتش هم به همین صورت رفتار کرده است. (طباطبایی، حاشية الكفاية، ١/ ١٤ و ١٥)... بنابر مواردی که گفته شد، بهترین تعریف آن است که اصول علمی است که به قواعد ممهده برای استنباط احکام شرعی می‌پردازد. (طباطبایی، حاشية الكفاية، ١/ ١٥)

ازاین‌رو هر قاعده‌ای که در این علم معرفی می‌گردد در کنار آن می‌بایست این مقدمه را در نظر گرفت که شارع به‌مانند مردم مقصود خود را می‌فهماند و بر اساس قواعد رایج در میان آن‌ها سخن می‌گوید؛ بنابراین اگر به این نتیجه رسیدیم که مردم برای وظایف الزامی از قالب‌های امری و دستوری استفاده می‌کنند و شارع هم بر همین منوال عمل می‌کند. پس برای درک صحیح (استنباط) از گفته‌ها می‌بایست آن اصول و قواعد را شناخته و ازاین‌رو علم اصول دانشی است که به بررسی قواعدی که در نزد جامعه انسانی برای فهمیدن احکام و وظایف دینی معتبر شمرده می‌شود، پرداخته و هدف از تدوین آن قواعد دستیابی به فهمی

درست از احکام دینی می‌باشد گرچه آن قواعد در حیطه‌ای وسیع‌تر از امور دینی به کار گرفته می‌شوند ولـی در علم اصول توجه به آن قواعدی است که در فهم احکام دینی به کار می‌روند. (هاشمی، ۱۲۷)

۸. نقد و نظر

این تغییر در موضوع اصول فقه اشکالاتی را ایجاد خواهد کرد ازجمله:

۱. ابتدا باید پرسید آیا اصل تفکیک علوم به اعتباری و حقیقی درست است؟ به‌راستی می‌تـوان علـوم را به دو دسته اعتباری و حقیقی تقسیم کرد؟ آیا می‌توان تمام علم اصول را اعتباری دانست و هر مورد حقیقـی باید به جهت خلط اعتباریات و حقایق کنار گذاشته شود؟ برخی از مواردی که حقیقی هسـتند و در غایـت اصول؛ بنابر سیره‌ی عقلا حضور دارند را چه کنیم؟

علاوه بر آن همان‌طور که گذشت بنا بر نظر علامه، غرض از تدوین علـم اصـول رسـیدن بـه اسـتنباط احکام شرعی است؛ وجود برخی از موارد حقیقی در اصول فقـه بنـا بـر نظـر عقـلا، ضـروری و حـذف آن غیرممکن است. برخی از متفکران حتی بیشتر گزاره‌ها و مسائل علم اصول فقه را حقیقـی می‌داننـد (آملـی لاریجانی، ۳۵۹)، بنابراین حذف این موارد غیرممکن است. نکتهٔ مهم‌تر اینکه اگر بپذیریم که قواعد حـاکم بر زبان و معنی‌آوری آن عقلائی و اعتباری است یا حجیت‌بخشیدن به ادله توسط شارع نیز اموری اعتبـاری می‌باشد؛ آیا کشف این قواعد و امور اعتباری، خود از امور اعتباری است یا حقیقی؟ واضح است که دانش اصول، به‌عنوان یکی از عقلا یـا شـارع مقـدس عمـل نمی‌کنـد و بـه جعـل و اعتبـار قواعـد فهـم معـانی و مدلول‌های مستقیم و غیر مستقیم کلام دست نمی‌زند یا قواعد حجیت دلیـل را ابـداع نمی‌کنـد و بـه ادلـه، حجیت نمی‌بخشد، بلکه آنچه به‌عنوان امور اعتباری بین عقلا و نزد شـارع اسـت و حقیقـت دارد را بحـث می‌کند؛ ازاین‌رو مجال توجیه این ادعا وجود دارد که دانش اصول به‌نوعی دانش حقیقی است و نباید یکسره آن را اعتباری معرفی کرد.

۲. اصولاً حد و مرز علوم چگونه مشخص می‌شود و چگونه علمی، نامی خاص به خود می‌گیـرد؟ آیـا نام‌گذاری به‌نحو پسینی است یا پیشینی؟ یعنی ابتدا علمای یک علم نشسته، حدود یک علم و مسـائل آن را مشخص کرده یا به نحو پسینی است، یعنی بعد از شکل‌گیری علم و نام‌نهادن بـر آن، عقـلا بـه بررسـی آن می‌پردازند؟ به نظر می‌رسد که علامه بیشتر با نظر اول موافق باشد، چون از نظـر ایشـان عقـلا هسـتند کـه غایت و به‌دنبال آن موضوع هر علمی را مشخص می‌کنند، این نظر تا حدی قابل مناقشه است. به‌دلیل اینکه حتی در بین عقلای اصولی نیز در غایت و موضوع علم اصول، اختلاف است. همچنین اگر ما ایـن نظـر را بپذیریم، باید تمام موارد حقیقی را–آن‌طور که گفته شد موارد زیادی هسـتند– بـه‌طور کامـل از اصـول فقـه

خارج کرد و به‌دنبال آن عقلا تمام مسائل اصول فقه را تبیین کنند. علاوه بر آن، روش تاریخ علم نیز بـه نظـر دوم گرایش دارد.

۳. بنا بر نظر علامه طباطبایی، علم اصول فقه علمی است که از قواعد مقررهٔ نزد عقـلا بـرای اسـتنباط احکام بحث می‌کند و شارع بر مبنای آن‌ها (عقلا) بنا کرده و در خطاباتش هم به همین صورت رفتار کـرده است. در خصوص این تعریف از موضوع اصول فقه، چند مورد مبهم به نظر می‌رسد: اول، اکتسـاب سـیرهٔ عقلا مشکل است؛ به‌طور مثال چه روشی برای به‌دست‌آوردن سیرهٔ عقلا باید لحاظ شود تا اعتبار آن را بتوان تأیید کرد؟ به‌خصوص در علمی مثل اصول فقه که روش استنباط احکام شرعی هم هست. دوم، در صورت تناقض سیرهٔ عقلا، چگونه باید این تناقض را برطرف کرد؟ سوم، اگر سیرهٔ عقلا متعدد شد، چه بایـد کـرد؟ چهارم، چه تعداد از افراد عاقل باید جمع شوند تا سیره به دست آید؟ پنجم، از کجا معلوم نظر عقلا با نظـر شارع مطابق است؟

در جواب می‌توان این فرضیه را ارائه داد که علامه معنی سیرهٔ عقـلا را همـان معنـای مـدنظر اصـولیان منظور داشته است که این معنا هم وضوح کافی ندارد (آقایی بجستانی، ٤٦-٤٠. جاویدی، ٥٤-٣٥)

٤. در خصوص اعتبار سیرهٔ عقلا از نگاه علامه به نظر می‌رسد که ایشان با نظر اصولیانی هم‌نظر باشـد که سیره را در صورت الحاق به شارع و عرف زمان معصومان معتبر می‌دانند، ولی این با نظر علامه در تضاد است؛ چه اینکه مواردی که به شارع یا عرف زمان معصوم ملحق باشد، در قالب سنت و تقریر معصوم بیان شده است و دیگـر مجـالی بـرای طـرح عـرف و سـیرهٔ عقـلا نیسـت؛ دیگـر اینکـه ایـن سـیره در صـورت درست‌بودن، ربطی به اعتباریات و ادراکات اعتباری که فرض‌های ذهنی ما هستند، ندارد، چون ایـن مـوارد جدید بوده و نمی‌توان آن‌ها را به عرف زمان معصومان و متصل به شارع دانست.

۵. نظر علامه طباطبایی در خصوص اعتباری و اعتباریات با دیگر اصولیان متفاوت اسـت کـه بایـد در تحقیقی مستقل به بررسی این مورد پرداخت. لازم به ذکر اسـت بررسـی ایـن تفاوت‌هـا می‌توانـد بـه درک درستی از نظریهٔ اعتباریات و تفاوت آن با اعتباری در نزد دیگر اصولین بینجامد.

نتیجه

علامه طباطبایی نظریهٔ اعتباریات را که نظریه‌ای معرفت‌شناسی و در حوزهٔ درک و ادراک آدمیان اسـت، به علوم اعتباری تسری داده و در این علوم تأثیرات زیادی را برجای گذاشته که از جملهٔ آن، تغییر در موضوع علوم اعتباری است. علم اصول فقه که علمی اعتباری اسـت، دسـتخوش تغییـر شـده و مبنـای تمـایز آن از موضوع به غایت تغییر یافته است. همچنین موضوع علم اصول نیز تغییر می‌کند به‌طوری‌که از نظـر علامـه

طباطبایی علم اصول علمی است که از قواعد مقرره نزد عقلا برای استنباط احکام بحث می‌کند. نظر فوق نظریه‌ای جدید در حوزهٔ موضوع اصول فقه تلقی می‌شود که باید آن را بررسی کرد.

اشکالاتی نیز به این نظریه می‌توان وارد کرد؛ از جمله در اصل تفکیک علوم به اعتباری و حقیقی، همچنین در اعتباری‌دانستن تمام علم اصول فقه و به‌دنبال آن بحث خلط اعتباریات و حقایق، تردید وجود دارد.

علاوه بر آن علامه نقش بسیار گسترده‌ای را برای سیرهٔ عقلا در نظر گرفته‌اند ولی سیرهٔ عقلا و نحوهٔ دسترسی و اعتبار آن را به‌درستی تعریف نکرده‌اند. به‌دلیل اینکه این نظر تغییری بنیادی در اصول فقه ایجاد می‌کند، بهتر بود که علامه سیرهٔ عقلا را با وضوح بیشتری بیان می‌کردند.

به‌طور خلاصه این نظریه در ساحت علم اصول فقه تغییرات زیادی را ایجاد کرده است که لازم است به‌صورت گسترده و دقیق‌تر بیان شود.

منابع

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین، كفاية الأصول، قم: آل البيت(ع)، ١٤٠٩ق.

آقایی بجستانی، مریم، روحانی مقدم، محمد، ترحمی، زهرا، «بازپژوهی حجیت خبر واحد با استناد به سیرهٔ عقلا»، پژوهش های فقه و حقوق اسلامی، شمارهٔ٥٠، زمستان١٣٩٦، ص٤٠تا٤٦.

آملی لاریجانی، صادق،). فلسفه‌ی علم اصول جلد اول: کلیات، شناخت علم اصول و فلسفه‌ی آن، چاپ اول، قم: مدرسهٔ علمیه حضرت ولی عصر، ١٣٩٣.

ابن‌سینا، حسین‌بن‌عبدالله، الشفاء (المنطق)، قم: مکتبة آية‌الله المرعشی، ١٤٠٤ق.

اصفهانی، محمدحسین، نهاية الدراية في شرح الكفاية، بیروت: آل البيت(ع) لاحياء التراث، ١٤٢٩ق.

جاویدی، مجتبی، «جایگاه سیرهٔ عقلا در فقه جزایی امامیه»، پژوهش های فقه و حقوق اسلامی، شمارهٔ۳۳، پاییز۱۳۹۲، صص۳۵تا۵۴.

حائری اصفهانی، محمدحسین، الفصول الغروية في الأصول الفقهية، قم: دار احياء العلوم الاسلاميه، ۱۴۰۴ق.

حسنی، ابوالحسن، «هویت دینی علوم اعتباری و مؤلفه‌های آن»، ذهن، شمارهٔ٢٦، تابستان١٣٨٥، صص٨١تا١٠٢.

حیدری، علی نقی، اصول الاستنباط، قم: لجنة ادارة الحوزة العلميه، ١٤١٢ق.

خمینی، روح‌الله، الرسائل، قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ١٤١٠ق.

ــــــــــــ، انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، تهران: تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ١٤١٥ق.

خویی، ابوالقاسم، محاضرات في أصول الفقه، قم: دار الهادی للمطبوعات،١٤١٧ق.

دکامی، سردار، تطور تاریخی تمایز علوم نزد منطق‌دانان، (پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشکدهٔ الهیات دانشگاه

تهران) تهران، ١٣٨٤.

صدر، محمدباقر، مباحث الأصول، قم: مکتب الإعلام الإسلام، ١٤٠٨ق.

صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (با حاشیهٔ علامه طباطبائی)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

صرامی، سیف‌الله، «جایگاه ادراکات حقیقی و اعتباری در علم اصول فقه نزد علامه طباطبایی»، مجلهٔ پژوهش و حوزه، شمارهٔ۲۷ و ۲۸، پاییز و زمستان۱۳۸۵، صص ۲۳٦تا۲۸۷.

طباطبایی، محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: صدرا، ١٣٦٤.

_______________، حاشیة الکفایة، قم: بنیاد علمي و فکري علامه طباطبایي، بی‌تا.

_______________، مجموعة رسائل العلامة الطباطبائی، قم: باقیات، بی‌تا.

عابدی شاهرودی، علی، «علم اصول بر پایهٔ نقد اعتباریات و تحقیق عناصر و قضایای حقیقی»، پژوهش‌های اصولی، شمارهٔ۲۱، تابستان۱۳۹۳، صص ۸ تا ۳۸.

علامه حلی، حسن بن یوسف، نهایة الوصول الی علم الأصول، قم: موسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۵ ق.

غلامی، رضا، «معنا، مبنا و پیشینهٔ طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی و ایده‌ای برای دست‌یابی به طبقه‌بندی جدید علوم سیاسی»، فصلنامهٔ تحقیقات بنیادین علوم انسانی، سال دوم، شمارهٔ۲، تابستان۱۳۹۵، صص 53تا ۸۵.

فیاضی، مسعود، «ماهیت احکام امضایی (از رهگذر بررسی تطبیقی آرای محقق اصفهانی و امام خمینی) در پیرامون فلسفهٔ اصول فقه با نگاهی به آرای شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی، ۱۳۹۲، ص٣٦٥تا٤٠٢.

فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.

کمره‌ای، محمدباقر، أصول الفوائد الغرویة في مسائل علم أصول الفقه الاسلامی، تهران: مطبعه فردوسي، بی‌تا.

محمدی، علی، شرح اصول فقه، قم: دارالفکر، ۱۳۸۷.

محمدی، صادق، «نگاهی به نظریهٔ اعتباریات و رابطهٔ آن با علوم انسانی»، در فیاضی، مسعود، پیرامون فلسفهٔ اصول فقه با نگاهی به آرای شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی، ۱۳۹۲، صص٣١٧تا٣٦٤.

مرکز اطلاعات و مدارك اسلامی، فرهنگ‌نامهٔ اصول فقه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي، معاونت پژوهشي دفتر تبلیغات اسلامي حوزه علمیهٔ قم، ۱۳۸۹.

مظفر، محمدرضا، أصول الفقه، قم: اسلامی، ١٤٣٠ق.

مکارم شیرازی، ناصر، انوار الأصول، قم: مدرسه الامام علي‌بن‌ابي‌طالب(ع)، ١٤٢٨ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم‌بن‌محمدحسن، قوانین الأصول، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۸ق.

نایینی، محمدحسین، فوائد الأُصول، قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم، ١٣٧٦.

هاشمی، حمیدرضا، ادراکات اعتباری از دیدگاه علامه طباطبایی و تأثیر آن در علـم اصـول فقـه، چـاپ اول، تهـران: طراوت، ۱۳۹۰.

یزدانی‌مقدم، احمدرضا، «کاربرد و توجیه «نظریهٔ ادراکات اعتبـاری» در تفسـیر المیـزان» یـک تحلیـل مقایسـه‌ای، حکمت اسلامی، شمارهٔ۱، سال چهارم، بهار۱۳۹٦، صص۳۱تا۵۰.